



# اصول فقه ۲ (حلقه ثانیه)

سطح ۲

درس ۶۷

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی  
آموزشیار: آقای یاسر سعادت‌ی

## مقدمه

بعد از بیان قرینه حکمت به عنوان یک قاعده عامه که اطلاق را برای ما ثابت می‌کند، در این بحث تعدادی از تطبیقات مهم را برای این قاعده بیان می‌کنیم.

قبلا بیان شد که طلب، به طلب وجوبی و استحبابی تقسیم می‌شود. هم چنین طلب، به نفسی و غیری، تعیینی و تخییری، و عینی و کفایی نیز تقسیم می‌شود. وقتی که امر، مطلق باشد، قرینه حکمت ثابت می‌کند که امر مطلق، بر طلب وجوبی، نفسی، عینی، تعیینی دلالت می‌کند. در این درس، چگونگی اثبات این امور به وسیله قرینه حکمت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

قرینه حکمت چیزی را ثابت می‌نماید که اثبات آن نیاز به بیان اضافه‌تری ندارد و چون در مورد امر، وجوب تخییری، کفایی، غیری و استحبابی بودن نیاز به بیان اضافه‌تری بر اصل امر دارد - و آن بیان اضافه در امری که مطلق گذاشته شده است وجود ندارد - امر حمل بر وجوب نفسی عینی تعیینی می‌شود.

## متن درس

بعض التطبيقات لقرينة الحكمة

يدلُّ الأمرُ على الطلبِ و أنَّه على نحوِ الوجوب، كما تقدَّم. و قد يقالُ بهذا الصدد: إنَّ دلَّالته على الوجوب ليست بالوضع، و إنما هي بالإطلاق و قرينة الحكمة، لأنَّ الطلبَ غيرَ الوجوبِ طلبٌ ناقصٌ محدودٌ، و هذا التحديدُ تقييدٌ في هوية الطلبِ، و مع عدمِ نصبِ قرينةٍ على التقييدِ يثبتُ بالإطلاقِ إرادةُ الطلبِ المطلقِ، أى الطلبِ الذى لا حدَّ له بما هو طلبٌ، و هو الوجوبُ.

و للطلبِ انقساماتٌ عديدة:

كانقسامه إلى الطلبِ النفسى و الغيرى. فالأوَّلُ هو طلبُ الشئِ لنفسه، و الثانى هو طلبُ الشئِ لأجلِ غيره. و انقسامه إلى الطلبِ التعيينى و التخييرى، فالأوَّلُ هو طلبُ شئٍ معيَّن، و الثانى طلبُ أحدِ الأشياءِ على سبيلِ التخيير. و انقسامه إلى العينى و الكفائى، فالأوَّلُ هو طلبُ الشئِ من المكلفِ بعينه، و الثانى طلبُه من أحدِ المكلفين على سبيلِ البدل.

و بالإطلاقِ و قرينة الحكمة يمكنُ أن نثبتَ كونَ الطلبِ نفسياً تعيينياً عينياً.

و يقالُ فى توضيحِ ذلك: إنَّ الغيريةَ تقتضى تقييدَ وجوبِ الشئِ بما إذا وجبَ ذلكَ الغيرُ، و التخييريةَ تقتضى تقييدهَ بما إذا لم يُؤتَ بالآخرِ، و الكفائيةَ تقتضى تقييدهَ بما إذا لم يأتِ الآخرُ بالفعل، و كلُّ هذه التقييداتِ تُنفى مع عدمِ القرينةِ عليها بقرينة الحكمة، فيثبتُ المعنى المقابلُ لها.

## اثبات دلالت امر بر وجوب به وسیله قرینه حکمت

قبلاً بیان شد که ماده امر دلالت بر «طلب وجوبی» و صیغه آن دلالت بر «نسبت طلبیه وجوبی» می‌نماید و دلیل آن نیز «تبادر» است. حال می‌خواهیم دلالت امر را بر طلب وجوبی به وسیله قرینه حکمت ثابت نماییم.

اصولیون اتفاق نظر دارند که ماده و صیغه امر دلالت بر طلب وجوبی می‌نماید و لکن در نحوه توجیه این دلالت با یکدیگر اختلاف نظر دارند؛ سه قول در مورد دلالت امر بر وجوب وجود دارد:

الف) دلالت وضعی: به این معنا که ماده امر برای طلب وجوبی لزومی وضع شده است و صیغه امر نیز برای نسبت ارسالیه لزومی وضع شده است. دلیل بر این وضع، تبادر می‌باشد.

ب) دلالت عقلی: عقل در امری که مقترن به ترخیص نیست و اذن ترک در آن داده نشده است، حکم به لزوم امتثال می‌نماید.<sup>۱</sup>

ج) به وسیله اطلاق و قرینه حکمت، دلالت امر بر وجوب ثابت شود.

**توضیح:** گاهی احرار می‌کنیم که یک طلب، وجوبی یا استحبابی می‌باشد که اشکالی نسبت به این دو قسم وجود ندارد. اما گاهی نمی‌دانیم که امر شارع (یا مولا) دلالت بر طلب وجوبی دارد یا استحبابی؛ برای مثال، شارع مقدس فرموده است: «إغتسل يوم الجمعة» و شک می‌کنیم که آیا امر به غسل جمعه به نحو طلب وجوبی است یا به نحو طلب استحبابی. در این حالت می‌توان با قرینه حکمت ثابت نمود که امر بر طلب وجوبی دلالت دارد؛ زیرا طلب استحبابی نیاز به قیدی دارد که عبارت است از جواز ترک و عدم استحقاق عقوبت در حالت عدم امتثال امر، و مفروض این است که مولا این قید را در کلام خود بیان نکرده است. پس به وسیله ظهور حال متکلم - در این که «آنچه را که بیان نکرده است اراده‌ای نیز نسبت به آن ندارد»، در غیر این صورت بر او لازم بود که این قید را در کلام خود بیان نماید - ثابت می‌شود که مراد مولا از این امر، وجوب می‌باشد.

به عبارت دیگر: امر یا دلالت بر طلب وجوبی دارد و یا بر طلب استحبابی. طلب وجوبی، طلب محض و شدید می‌باشد و شدت طلب، خارج از طلب نیست، بلکه طلب ضعیف غیرالزامی است که همراه با ترخیص در ترک می‌باشد و ترخیص در ترک یک شیء، خارج از هویت و ماهیت طلب می‌باشد؛ پس طلب استحبابی طلبی است که علاوه بر اصل طلب، یک قید دیگر نیز دارد که عبارت است از ترخیص در ترک؛ لذا زمانی که در وجوبی یا استحبابی بودن امری شک کنیم، قرینه حکمت ثابت می‌کند که آن امر دلالت بر طلب وجوبی دارد؛ زیرا در این امر، قرینه‌ای که دلالت بر قید ترخیص نماید وجود ندارد و فقط طلب محض را می‌رساند که طلب محض هم طلب وجوبی می‌باشد.

<sup>۱</sup> ر. ک: الحلقة الثالثة، القسم الاول، چاپ کنگره، ص ۱۱۰-۱۱۱.

۱. دلالت وضعیه: یعنی بالوضع، ماده و صیغه امر دلالت بر طلب وجوبی دارند — دلیل: تبادر
۲. دلالت عقلی: عقل می گوید تا زمانی که در کنار امر، ترخیص در ترک صادر نشده باشد، مکلف مجاز به ترک امر نیست.
۳. قرینه حکمت: زیرا استحباب علاوه بر طلب دارای قید جواز ترک نیز می باشد؛ به خلاف واجب که غیر از طلب چیز دیگری در آن دخیل نیست؛ لذا زمانی که امر مطلق باشد و در آن قرینه ای که دلالت بر جواز ترک نماید، وجود نداشته باشد، طلب استحبابی نیست.
- راه های اثبات وجوبی بودن طلب مستفاد از امر

### تطبیق

يدُلُّ الأمرُ على الطلبِ و أنَّه على نحوِ الوجوب، كما تقدَّم. و قد يقالُ بهذا الصدد: إنَّ دلالتَه<sup>۱</sup> على الوجوب<sup>۲</sup> ليست بالوضع، و إنما هي<sup>۳</sup> بالإطلاق و قرينة الحكمة،

امر دلالت بر طلب می کند و این طلب به نحو وجوبی می باشد. هم چنان که گذشت و گاهی بدین صدد گفته می شود که دلالت امر بر طلب وجوبی به دلالت وضعی نیست، بلکه این دلالت به وسیله اطلاق و قرینه حکمت می باشد.

لأنَّ<sup>۴</sup> الطلبَ غيرَ الوجوبِ طلبٌ ناقصٌ محدودٌ، و هذا التحديدُ تقييدٌ في هوية الطلبِ،

زیرا طلب غیر وجوبی، طلبی ناقص و محدود می باشد و این تحدید، تقيیدی در ماهیت و هویت طلب می باشد (یعنی طلب استحبابی دلالت بر طلب با قید جواز ترک دارد و قید جواز ترک، خارج از ماهیت و هویت طلب می باشد).

و مع عدمِ نصبِ قرينةٍ على التقييدِ يثبتُ بالإطلاقِ إرادةُ الطلبِ المطلقِ، أي الطلبِ الذي لا حدَّ له<sup>۵</sup> بما هو طلبٌ، و هو<sup>۶</sup> الوجوبُ.

و با عدم نصب قرینه ای بر تقيید به وسیله اطلاق، اراده طلب مطلق ثابت می شود؛ یعنی طلبی که بما هو طلب، دارای حد و قیدی نیست، و این طلب مطلق همان وجوب است.

Sco ۱: ۰۸: ۲۱

### اقسام طلب و مفاد قرینه حکمت در آن ها

۱. طلب نفسی و غیری

۱. مرجع ضمیر: الأمر.

۲. ماده و صیغه.

۳. مرجع ضمیر: دلالتَه.

۴. تعلیل انما هي بالإطلاق...

۵. مرجع ضمیر: الطلب.

۶. مرجع ضمیر: الطلب الذي لا حدَّ له.

۲. طلب تعیینی و تخییری

۳. عینی و کفایی

حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا به وسیلهٔ اطلاق و قرینهٔ حکمت می‌توان در این سه تقسیم، یکی از دو قسم را بر دیگری ترجیح داد یا نه؟

قبل از پاسخ به این سؤال، لازم است که نظری کوتاه به معانی این مصطلحات شش‌گانه داشته باشیم:

### طلب نفسی و غیری

**طلب نفسی:** یعنی شیءای به خاطر خودش مورد طلب واقع شود؛ به عبارت دیگر، متعلق طلب به خاطر داشتن مصلحت در خودش، مورد طلب واقع شود؛ مانند نماز که منشأ طلب آن، وجود مصلحت در ذات نماز می‌باشد که موجب جعل طلب برای آن گردیده است.

**طلب غیری:** یعنی متعلق طلب به خاطر وجود مصلحت در خودش مورد امر و طلب واقع نشده باشد، بلکه این متعلق به خاطر رسیدن به مطلوب دیگری که در ذاتش مصلحت وجود دارد مورد امر واقع شده است؛ مانند سفر کردن برای انجام مناسک حج که خود سفر مطلوب واقعی مولا نیست، لکن چون انجام مناسک حج بدون سفر ممکن نیست مورد طلب قرار گرفته است.

### تطبیق

و للطلب انقساماتٌ عديدة:

و برای طلب تقسیم‌های متعددی وجود دارد:

كانقسامه إلى الطلب النفسی و الغیری. فالأول<sup>۲</sup> هو طلبُ الشيءِ لنفسه، و الثاني<sup>۳</sup> هو طلبُ الشيءِ لأجل غيره<sup>۴</sup>.

مانند تقسیم طلب به نفسی و غیری که طلب نفسی عبارت است از طلب یک شیء به خاطر خودش و طلب غیری عبارت است از طلب شیءای به خاطر غیرش (یعنی طلب شیءای برای رسیدن به شیءای دیگر که مورد طلب واقع شده است)

### طلب تعیینی و تخییری

**طلب تعیینی:** یعنی متعلق طلب، یک شیء معین است؛ به گونه‌ای که چیز دیگری نمی‌تواند بدل از آن واقع شود و وفای به غرض باشد و موجب سقوط امر گردد؛ مانند نماز که غیر از اتیان نماز چیز دیگری نمی‌تواند غرض مولا را حاصل نماید و در نتیجه موجب سقوط امر گردد.

<sup>۱</sup> متعلق: یکون محذوف؛ خبر مقدم.

<sup>۲</sup> یعنی: الطلب النفسی.

<sup>۳</sup> یعنی: الطلب الغیری.

<sup>۴</sup> مرجع ضمیر: الشيء.

**طلب تخییری:** طلبی است که متعلق طلب چند شیء باشد، اما یکی از آن ها محقق غرض و مسقط امر باشد؛ مانند خصال کفاره ماه رمضان. به عبارت دیگر، طلبی است که مطلوب در آن یکی از اشیاء بر سبیل علی البدل می باشد و امتثال یکی از آن اشیاء موجب تحصیل غرض و سقوط امر می گردد.

### تطبیق

و انقسامه<sup>۱</sup> إلى الطلب التعیني و التخییری، فالأول<sup>۲</sup>، هو طلب شیء معین، و مانند تقسیم طلب به طلب تعینی و تخییری؛ پس طلب تعینی، طلب شیء ای معین می باشد و الثاني<sup>۳</sup>، طلب أحد الأشياء علی سبیل التخییر.

و طلب تخییری، طلب یکی از اشیاء بر سبیل تخییر می باشد (یعنی طلب یکی از چند شیء از مکلف، به طوری که او مخیر در اتیان هر یک از آن اشیاء می باشد و فقط آن چه که بر او واجب است اتیان یک شیء از این چند شیء است).

### طلب عینی و کفایی

**طلب عینی:** طلب شیء از نفس مکلف می باشد؛ به گونه ای که اگر کس دیگری این امر را امتثال نماید، این امر از مکلفی که امر به او تعلق گرفته است ساقط نمی گردد. به عبارت دیگر، طلبی است که در آن مباشر بودن مکلف برای امتثال متعلق، مطلوب می باشد و امتثال دیگران برای تحقق غرض و سقوط امر کافی نیست. مانند روزه ماه مبارک رمضان که غرض مولا محقق نمی شود مگر این که مکلف خودش آن را اتیان نماید.

**طلب کفایی:** طلبی است که خطاب مولا در آن متوجه همه مکلفین شده است، اما امتثال یکی از آن ها موجب سقوط امر از همه مکلفین می گردد؛ به عبارت دیگر، واجب کفایی واجبی است که متعلق امر در آن، حصول نفس فعل می باشد و فرقی ندارد که این فعل از کدام یک از مکلفین حاصل شود؛ مانند دفن میت که خطاب متوجه همه متکلفین شده است ولی هر یک از آن ها این امر را امتثال نماید، امر از همه مکلفین ساقط می شود، و الا همه مکلفین عقاب خواهند شد.

### تطبیق

و انقسامه<sup>۴</sup> إلى العینی و الکفائی، فالأول<sup>۵</sup> هو طلب الشيء من المكلف بعینه، و الثاني طلبه<sup>۶</sup> من أحد المكلفین علی سبیل البدل.

<sup>۱</sup> مرجع ضمیر: الطلب.

<sup>۲</sup> یعنی: الطلب التعینی.

<sup>۳</sup> یعنی: الطلب التخییری.

<sup>۴</sup> متعلق: الطلب.

<sup>۵</sup> مرجع ضمیر: الطلب.

<sup>۶</sup> مرجع ضمیر: الشيء.

<sup>۷</sup> متعلق: طلبه.

و مانند تقسیم طلب به عینی و کفایی که طلب عینی عبارتست از طلبی که در آن، شیءای از خود مکلف خواسته شده است (و اتیان دیگران موجب سقوط امر از مکلف به آن خطاب نمی‌شود) و طلب کفایی عبارتست از طلبی که متعلق آن از یکی از مکلفین علی‌البدل خواسته شده است (یعنی اتیان یکی از مکلفین موجب سقوط امر از دیگران نیز می‌شود).

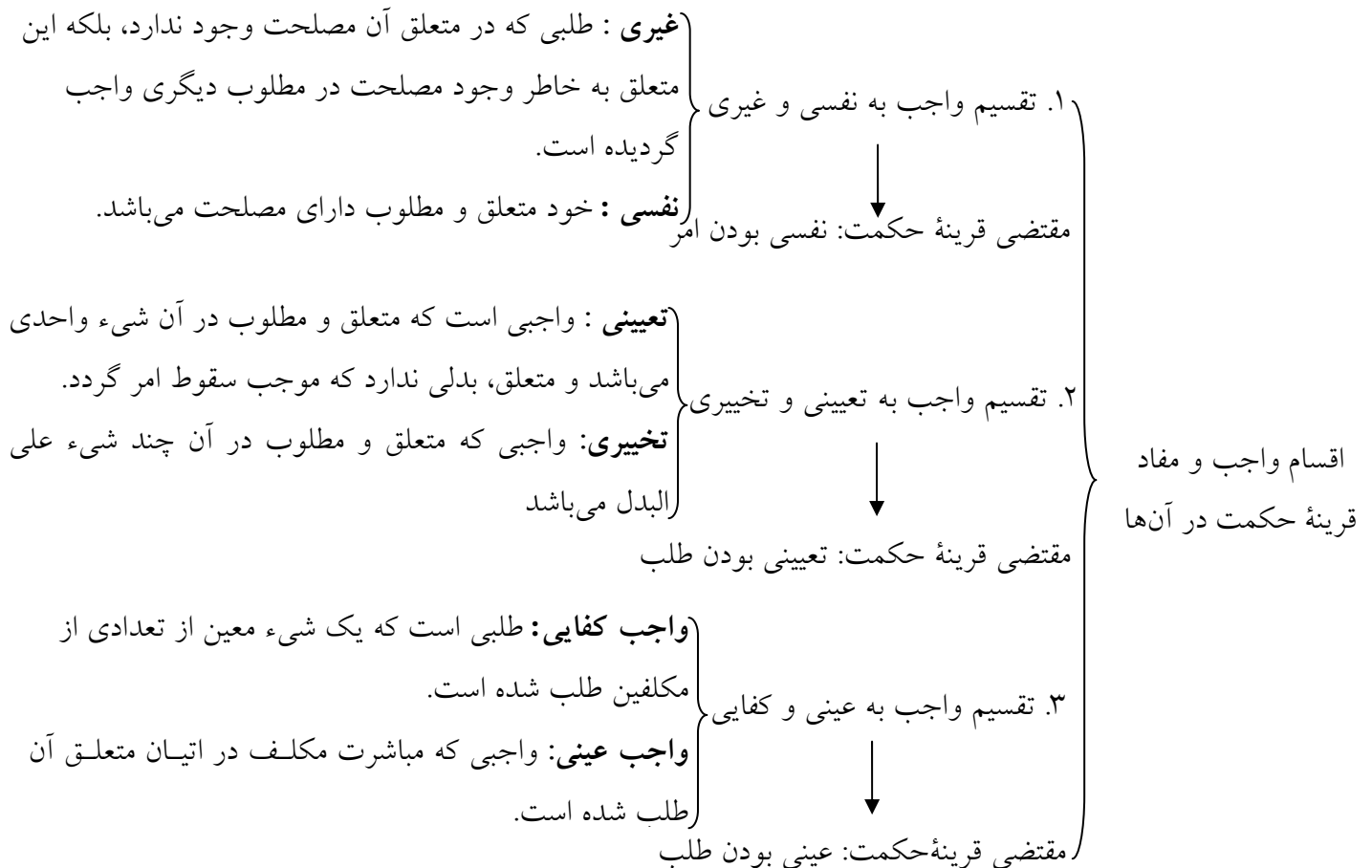
**Sco۲:۱۶:۵۴**

### مقتضای قرینه حکمت و اقسام وجوب

اطلاق امر و قرینه حکمت دلالت بر عینی و نفسی و تعیینی بودن واجب می‌کند؛ زیرا طلب غیری و تخییری و کفایی، دارای قیدی اضافه بر اصل وجوب می‌باشد؛ لذا باید قیدی در کلام ذکر شود که دلالت بر آن‌ها نماید. پس در صورتی که امر، مطلق باشد و قیدی در آن ذکر نگردد، ظهور حال متکلم در این است که نسبت به آن قید، اراده‌ای ندارد، چون در غیر این صورت، آن را در کلام خود ذکر می‌نمود.

**توضیح:** در طلب غیری، وجوب، مقید به «ما وجب لأجل واجب آخر» می‌باشد؛ یعنی مقید به این است که واجب به خاطر واجب دیگری واجب گردیده باشد و این قید نیاز به قرینه‌ای دارد که دلالت بر آن داشته باشد؛ لذا وقتی قیدی که دلالت بر آن قید نماید، ذکر نشود، به وسیله قرینه حکمت می‌توان ثابت نمود که واجب غیری مراد مولا نیست، و گرنه در کلام خود قرینه‌ای که دلالت بر قید واجب غیری نماید، می‌آورد. اما واجب نفسی دارای قید نیست و برای اثبات نفسی بودن طلب، به چیز دیگری غیر از دلیلی که بر اصل طلب دلالت دارد، نیازی نیست. واجب کفایی نیز مقید به قید «إذا لم يأت الآخر بالفعل» می‌باشد؛ یعنی واجب کفایی مقید به این است که فرد دیگر، متعلق آن را اتیان نکرده باشد و باید در کلام قرینه‌ای باشد که دلالت بر این قید نماید؛ لذا وقتی مطلق باشد و قرینه‌ای که دلالت بر آن قید نماید، وجود نداشته باشد، به وسیله ظهور حال متکلم و قرینه حکمت می‌توان اثبات نمود که این قید، مراد متکلم نیست؛ در نتیجه واجب کفایی مراد مولا نیست؛ به خلاف واجب عینی که غیر از اصل طلب نیاز به چیز دیگری نیست.

در واجب تخییری نیز قیدی وجود دارد که عبارتست از «إذا لم يأت بالعدل الآخر»؛ یعنی واجب تخییری مقید به این است که مکلف، عدل دیگر متعلق را اتیان نکرده باشد؛ زیرا در صورت اتیان عدل دیگر، واجب تخییری ساقط می‌شود؛ لذا زمانی که کلام مطلق باشد و قرینه‌ای که دلالت بر این قید نماید وجود نداشته باشد، به وسیله قرینه حکمت و ظهور حال متکلم - در این که آن‌چه را که بیان نکرده است اراده‌ای نسبت به آن ندارد - ثابت می‌شود که قید واجب تخییری مورد اراده متکلم نیست، لذا واجب تخییری از این کلام فهمیده نمی‌شود؛ به خلاف واجب تخییری که غیر از اصل دلیلی که بر طلب دلالت نماید، نیاز به چیز دیگری ندارد.



### تطبیق

و بالإطلاق<sup>۱</sup> و قرینه الحکمة، ممکن أن نثبت كون الطلب نفسياً تعينياً عینياً.

و به وسیله اطلاق و قرینه حکمت می توان ثابت نمود که طلب، نفسی، تعینی و عینی می باشد.

و يقال فی توضیح ذلك<sup>۲</sup>: إن الغیرية تقتضی تقييد وجوب الشيء بما<sup>۳</sup> إذا وجب ذلك الغیر،

و در توضیح اثبات عینی، نفسی و تعینی بودن طلب چنین گفته می شود که غیری بودن طلب اقتضای این را دارد که وجوب شیء مقید به وجوب آن غیر باشد.

والتخيرية تقتضی تقييده<sup>۴</sup> بما إذا لم یؤت بالآخر،

و تخییری بودن واجب، اقتضای این را دارد که وجوب، مقید به عدم اتیان عدل دیگر باشد.

والکفائية تقتضی تقييده<sup>۵</sup> بما إذا لم یأت الآخر بالفعل،

و کفایی بودن اقتضای این را دارد که وجوب، مقید به عدم اتیان این فعل از جانب دیگر مکلفین باشد.

<sup>۱</sup> متعلق: ممکن.

<sup>۲</sup> مشارالیه: اثبات عینی، نفسی و تعینی بودن طلب به وسیله قرینه حکمت.

<sup>۳</sup> متعلق: تقييد.

<sup>۴</sup> مرجع ضمیر: وجوب الشيء.

<sup>۵</sup> مرجع ضمیر: وجوب الشيء.

و كلُّ هذه التقييدات تُنْفَى مع عدم القرينة عليها<sup>۱</sup> بقرينة الحكمة، فيثبت المعنى المقابل لها<sup>۲</sup>.

و تمام این تقييداتى كه براى وجوب‌هاى غيرى و تخيبرى و كفايى وجود دارد، در صورتى كه قرينه‌اى كه بر آن قيود دلالت نمايد (در كلام) وجود نداشته باشد، به وسيله قرينه حكمت نفى مى‌گردد؛ در نتيجه معناى مقابل آن‌ها ثابت مى‌گردد (يعنى نفسى بودن و تعيينى و عينى بودن ثابت مى‌شود).

Scor: ۲۵:۴۵

<sup>۱</sup> مرجع ضمير: التقييدات.

<sup>۲</sup> مرجع ضمير: التقييدات.

## چکیده

۱. به وسیله قرینه حکمت می‌توان وجوبی بودن طلب را ثابت نمود؛ زیرا طلب استحبابی دارای قید جواز ترک می‌باشد که با عدم قرینه بر این قید به وسیله قرینه حکمت، عدم استحبابی بودن طلب و وجوبی بودن آن ثابت می‌گردد؛ به خلاف طلب وجوبی؛ زیرا طلب وجوبی، طلب محض می‌باشد.
۲. طلب در یک تقسیم به طلب غیری و نفسی تقسیم می‌شود  
 طلب غیری: طلبی که در متعلق آن مصلحت وجود ندارد، بلکه این متعلق به خاطر رسیدن به مصلحت موجود در مطلوب دیگری واجب گردیده است.  
 طلب نفسی: طلبی که در خود متعلق و مطلوب مصلحت وجود دارد.  
 مفاد قرینه حکمت، نفسی بودن امر و طلب می‌باشد.
۳. طلب در یک تقسیم، به طلب تعیینی و تخییری تقسیم می‌شود  
 طلب تعیینی: واجبی است که متعلق و مطلوب در آن شیء واحدی می‌باشد و متعلق بدلی ندارد که موجب سقوط امر گردد.  
 طلب تخییری: واجبی که متعلق و مطلوب در آن چند شیء علی‌البدل می‌باشد، به گونه‌ای که اتیان یکی از آن اشیاء موجب سقوط امر می‌گردد.  
 مفاد قرینه حکمت، تعیینی بودن طلب می‌باشد.
۴. طلب در یک تقسیم به واجب عینی و کفایی تقسیم می‌شود  
 واجب کفایی: طلبی است که یک شیء معین از تعدادی از مکلفین طلب شده است؛ به گونه‌ای که اتیان یکی از آنها موجب سقوط امر از دیگران نیز می‌شود.  
 واجب عینی: واجبی که مباشرت مکلف در اتیان متعلق آن طلب شده است و اتیان دیگران موجب سقوط آن از مکلف نمی‌شود. مفاد قرینه حکمت، عینی بودن طلب می‌باشد.